بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 12 بهمن 1394.

12/ 11/ 94 وثاقت محمد بن مروان ذهلی

وثاقت محمد بن مروان ذهلی

نتیجه بحث جلسه گذشته این شد که مراد از محمد بن مروان مطلق در اسناد، محمد بن مروان ذهلی بصری است. بحث بعدی این است که آیا محمد بن مروان ذهلی بصری را با توجه به این که توثیق خاص ندارد می توان توثیق کرد؟

**سه قرینه** برای وثاقت محمد بن مروان ذهلی می توان ذکر کرد.

کثرت روایت اجلاء

**قرینه اول**: روایت اجلا از محمد بن مروان. راویان جلیلی از جمله ابان بن عثمان احمر، عبدالله بن مسکان، یحیی بن عمران حلبی، منصور بن یونس بزرج، سیف بن عمیره، محمد بن سماعه و افراد دیگری از ثقات از محمد بن مروان روایت کرده اند.

دو گونه ازکثرت روایت اجلاء

در مورد محمد بن مروان شاید کسی به اکثار روایت اجلاء اشکال کند از این جهت که هیچکدام از این اجلای فوق الذکر از او اکثار ندارند. اما در جواب باید به دو گونه از اکثار روایت اشاره کنیم و بعد ببینیم آیا دلیل حجیت اکثار این دو گونه را شامل می شود یا خیر.

اما دو گونه اکثار: یکی اکثار یک راوی جلیل از راوی دیگر است و دوم: اکثاری که از مجموع نقل چند جلیل از یک راوی (به نحوی که هر کدام به تنهائی روایات کثیری از این راوی ندارند) حاصل می شود. به عنوان مثال فرض کنید اگر پنجاه روایت را برای اکثار کافی بدانیم آیا نقل این پنجاه روایت توسط ده راوی جلیل هر کدام مقدار کم، برای اثبات اکثار مورد بحث ما کافی است. در پاسخ این مطلب باید اشاره ای دوباره به ادله قاعده اکثار روایت اجلاء کنیم تا ببینیم مقتضای هر دلیلی چیست.

ادله قاعده اکثار روایت اجلاء

**دلیل اولِ** قاعده اکثار این است که روایت زیاد از ضعفاء در نزد قدماء به عنوان نقطه ضعف تلقی می شده است. و به همین دلیل یروی عن الضعفاء به عنوان استثنای از وثاقت ذکر می شده است. و می گفته اند: ثقه الا انه یروی عن الضعفاء. بنابراین کسی که در حقش این جمله گفته نشده است معنایش این است که زیاد از ضعفاء روایت نمی کند. و چنین شخصی اگر از کسی زیاد روایت کند این دلیل بر وثاقت آن شخص است. مقتضای این دلیل چنانچه روشن است اختصاص به جایی است که مُکثِر یک جلیل باشد. ولی اگر ده جلیل هر کدام پنج روایت نقل کنند، هیچ کدامشان به عنوان یروی عن الضعفاء متهم نخواهند شد.

**دلیل دوم**: شخصی که راوی جلیل از او نقل می کند از سه حال نمی تواند خارج باشد یا حسن ظاهر دارد یا ضعفش ظاهر است و یا مجهول الحال است. از این جهت که لازمه اکثار کثرت مخالطت است و با کثرت مخالطت ظاهر حال مروی عنه مشخص می شود احتمال سوم یعنی مجهول الحال بودن مروی عنه نادرست است. و اگر سوء ظاهر هم داشته باشد اجلاء از او نقل زیاد نمی کنند. بنابراین کسی که حسن ظاهر داشته باشد باقی می ماند و از حسن ظاهر هم عدالت حاصل می شود و از عدالت با ضمیمه اصالت الضبط وثاقت استفاده می شود. همانطور که ملاحظه می کنید شرط این بیان اکثار روایت یک جلیل است.

**دلیل سوم**: از نحوه برخورد علمای رجال با روات، برداشت می کنیم که در میان روات دو گروه افراد بودند. یک گروه افرادی بودند که مقید بودند روایت های معتبر را نقل کنند. و این اعتبار روایت در نزد آنان علت های مختلفی می تواند داشته باشد از جمله وثاقت راوی و قرائن خارجیه به مثل تأیید به روایات دیگر یا تعدد نقل. اما احتمال اعتماد به قرائن خارجی (نه به وثاقت راوی)، هر مقدار که نقل از یک راوی بیشتر شود کمتر می شود تا جائی که انسان مطمئن می شود اعتماد به بعضی از این روایات به جهت وثاقت راوی بوده است. و مقتضای این بیان برخلاف دو بیان قبل، مختص به جائی که یک راوی اکثار داشته باشد نیست و شامل موردی که راویان جلیل متعدد از یک راوی مجموعا اکثار دارند نیز می شود. فرض کنید هر کدام از اجلاء تعداد کمی روایت نقل کرده باشند، اگر هر کدام را جداگانه در نظر بگیریم احتمال اعتماد به قرائن خارجی در هر کدام از این اجلاء وجود دارد. اما وقتی مجموع نقل های این اجلاء را با یکدیگر در نظر می گیریم مطمئن می شویم که اعتماد به بعضی از این روایات به جهت اعتماد بر وثاقت راوی بوده است. به عنوان مثال می دانیم که مرحوم کلینی بنایش در کافی بر این است که روایات صحیح (نه روایت صحیح به اصطلاح متأخرین بلکه بنابر نظر قدماء) را نقل کند. حال اگر کلینی از شخصی مثل سهل بن زیاد روایت اندکی نقل کند احتمال اعتماد بر قرائن خارجی در اعتماد به او وجود دارد اما اگر نقل او زیاد شود به نحوی که دیگر احتمال اعتماد به قرائن خارجی وجود نداشته باشد از این اکثار، توثیق سهل توسط کلینی استفاده می شود. و همچنین در جائی که در شرح حال راوی گفته اند که له کتاب معتمد. اینکه اعتماد بر تمام منقولات یک کتاب بر اساس قرائن خارجی باشد و هیچ یک از قرائن خارجی هم به ما نرسیده باشد، متعارفا امکان ندارد و این اعتماد بر کتاب ملازم با وثاقت راوی است. و در رساله ای که در شرح حال محمد بن مروان به رشته تحریر در آوردیم به عنوان مثال ابان بن ابی عیاش را ذکر کردیم که حدود صد راوی دارد و با اینکه هر کدام از رواتش روایات اندکی از او دارند اما در مجموع می توان گفت غالب روات معروف در آن طبقه از او نقل دارند و این خود می تواند نشانه اعتماد بر او باشد و شبیه این بیانات در مورد محمد بن مروان هم ثابت است از این جهت که روات جلیلی (که عبارت یروی عن الضعفاء در موردش وارد نشده است) مثل ابان بن عثمان و عبدالله بن مسکان که جزو اصحاب اجماع هستند و یحیی بن عمران حلبی، منصور بن یونس، سیف بن عمیره، محمد بن سماعه و روات بسیار زیادی از او نقل می کنند که اعتماد بر قرائن خارجیه در همه آن ها خیلی مستبعد است. و همچنین این احتمال که رجالیون عبارت یروی عن الضعفاء را در مورد این افراد نقل نکرده باشند در حالیکه از ضعیف زیاد هم نقل می کنند خیلی بعید است. و بین اکثار روایت یک نفر و چند نفر از جهت احتمال اعتماد بر قرائن خارجی تفاوتی وجود ندارد. البته باید به یک نکته در مورد مبنای اکثار روایت اجلاء توجه داشت و آن نکته اینکه اکثار روایت در روایات الزامی است که می تواند دلیل بر وثاقت مروی عنه باشد و اما اکثار روایات غیر الزامی از آن جهت که احتمال دارد به جهت اتکاء بر قاعده تسامح در ادله سنن باشد مقبول نیست و

کاشف از وثاقت مروی عنه نمی باشد. و نشانه ای از این اتکاء بر قاعده تسامح با بررسی در بعضی آثار شیخ صدوق نمایان است به عنوان نمونه بعد از ملاحظه باب فضائل الحج کتاب فقیه متوجه می شوید که اکثر روایات این باب مرسل است. در حالی که در ابواب الزامی این امر بالعکس است. و این امر اتفاقی نیست بلکه می تواند کاشف از مبانی شیخ صدوق باشد. و هچنین حاج آقا در مورد اکثار روایت حسین بن سعید از حسین بن علوان کلبی این مطلب را ذکر کردند که غالب روایات حسین بن سعید در امور استحبابی یا غیر فقهی است لذا اکثار حسین بن سعید علامت وثاقت حسین بن علوان نزد او نیست.

روایت مشایخ ثلاث

**قرینه دوم:** روایت صفوان از محمد بن مروان است. در کافی جلد 1 صفحه 167 رقم 6 به سند صحیح از صفوان بن یحیی عن محمد بن مروان عن فضیل بن یسار یک روایت وارد شده است. یک روایت دیگر هم در کافی وارد شده است. جلد 1 صفحه 371 رقم 3 البته شاید نتوان سندش را تصحیح کرد. و اینکه مراد از محمد بن مروان در این سند ذهلی است واضح است همانطور که در جلسه قبل گذشت.

قرینه سوم: روایت ابن ابی عمیر عن محمد بن مروان عن ابی حمزه ثمالی است[[1]](#footnote-1). البته اینکه مراد از محمد بن مروان در این روایت ذهلی باشد، با توجه به قرائنی است که در جلسه قبل گفتیم. و در مورد روایت صفوان و ابن ابی عمیر فرقی بین روایات الزامی و غیر الزامی نیست. به این دلیل که علت حجیت روایت مشایخ ثلاث شهادت شیخ است به اینکه لایروون و لا یرسلون الا عن ثقه. و در این مورد فرقی بین روایات الزامی و غیر الزامی نیست.

نتیجه بحث این است که با توجه به مجموع این قرائن و ضمیمه آن به یکدیگر می توان وثاقت محمد بن مروان ذهلی را ثابت کرد.

توضیح عبارت محقق اردبیلی

در چند جلسه سابق عبارتی از مرحوم محقق اردبیلی نقل شد که به علت ابهام در آن قرار بر این شد که بعدا مورد بررسی قرار گیرد. بعد از سؤال از حاج آقا ایشان عبارت را اینگونه توضیح دادند. ابتدا دوباره عبارت را ذکر کنیم: مرحوم اردبیلی روایت جمیل بن دراج را که در سندش علی بن حسن بن فضال بود، اشکال سندی کردند و فرمودند: لأن سندها مقطوع الی علی بن الحسن، و الطریق إلیه غیر معتبر. و الظاهر أنّه ابن فضال، و قالوا: انه فطحی و ان کان ثقة.[[2]](#footnote-2)

دو اشکال در این عبارت است: یک اشکال اینکه علی بن حسن بن فضال فطحی است بنابراین روایت موثقه است و این فقهاء روایت موثقه را حجت نمی دانند. اشکال دیگر اینکه طریق به علی بن حسن هم اشکال دارد. از این جهت که در طریقش علی بن محمد بن زبیر وجود دارد که اشکال دارد. بعد ایشان یک عبارتی دارند و می فرماید: (لا یقال): أخذ الشیخ من کتابه، لأنه یقول فی آخر التهذیب و الاستبصار: و اقتصرنا من إیراد الخبر علی الابتداء بذکر المصنف الذی أخذنا الخبر من کتابه، فلا تحتاج الی تصحیح السند إلیه.

این لایقال جواب ناظر به اشکال اول است که به طریق تا علی بن الحسن اشکال بود. تا اینجای عبارت ابهامی ندارد. بعد ایشان در جواب این لایقال می فرمایند که: (لأنا نقول)- مع انه منقوض بحسن محبوب- که ابهام در این قسمت از عبارت بود.

فرمایش حاج آقا در توضیح این عبارت با توضیحاتی از بنده: در شرح حال حسن بن محبوب گفته شده که روایت او از ابی حمزه ثمالی مورد اشکال اصحاب بوده است[[3]](#footnote-3). به این علت که حسن بن محبوب در سال 224 از دنیا رفته و هفتاد و پنج سالش عمر کرده است.[[4]](#footnote-4) و با این حساب ولادتش حدود سال 149 است. و ابو حمزه ثمالی از اصحاب امام سجاد(ع) بوده است که به گفته بعضی در زمان امام صادق(ع) از دنیا رفته است[[5]](#footnote-5) و به گفته نجاشی در سال 150[[6]](#footnote-6) از دنیا رفته است. بنابراین حسن بن محبوب هنگام وفات ابی حمزه یا اصلا به دنیا نیامده یا حداکثر یک ساله بوده است. ولی با این حال الحسن بن محبوب عن ابی حمزه الثمالی روایت نقل کرده است. مرحوم اردبیلی می فرماید که اگر قرار باشد اخذ از کتب اشکال نداشته باشد چرا به حسن بن محبوب که از کتاب ابی حمزه اخذ کرده اعتراض می کنند. پس اخذ از کتاب را اشکال می کردند. اما به نظر می رسد این نقض، نقض صحیحی نیست. به این علت که **اولا** مشکل حسن بن محبوب چه بسا این نیست که چرا از کتاب ابی حمزه ثمالی نقل کرده است. بلکه مشکل این است که چرا با تعبیراتی نقل می کرده است که ظاهرش نقل مستقیم است. مثلا با تعبیر (عن) نقل می کرده است و معلوم نیست اعتراض به این باشد که چرا از کتابش اخذ کرده است و شاید به همین جهت باشد که در ذیل شرح حال حسن بن محبوب در رجال کشی اینگونه آمده است که احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن محبوب روایت نمی کرده است به خاطر روایت حسن بن محبوب از ابی حمزه. (البته در بعضی نسخ ابن ابی حمزه است که غلط است). ثم تاب و روی عنه[[7]](#footnote-7). و شاید توبه ای که بعدا احمد بن محمد بن عیسی کرده است به خاطر این بوده که دیگر آن را تدلیس تلقی نمی کرده است. چه بسا حسن بن محبوب ابتدای کتابش این مطلب را گفته است که من ابی حمزه ثمالی را درک نکردم و از کتابش نقل می کنم و یا اصلا اشتهار ابی حمزه ثمالی و اینکه حسن بن محبوب از نظر طبقه نمی تواند از او نقل کند شاهد بوده است؛ فرض کنید الآن بنده از آقای بروجردی مطلبی نقل کنم. و بگویم که آقای بروجردی می فرمودند، همه می دانند که سن بنده سنی نیست که آقای بروجردی را درک کرده باشم. در این بحث هم به این صورت است.

ثانیا فرض کنیم که قدما مبنایشان این بوده است که نقل از کتاب نباید انجام می گرفته است. آیا مجرد اینکه قدما چنین مبنایی داشته اند، باعث می شود که ما به این مبنا ملتزم باشیم؟ ممکن است قدما برای روایت موضوعیت قائل باشند و بگویند حتما باید روایت باشد و وجاده را طریق معتبر نمی دانستند. کما اینکه از عبارت ذیل عنوان محمد بن سنان این مطلب استفاده می شود که ایوب بن نوح از قول محمد بن سنان نقل می کند که روایت هایی که نقل می کنم به نحو سماع و قرائت نبوده است. و انما وجدت. لذا می گوید که از

محمد بن سنان روایت نمی کنم[[8]](#footnote-8). نا گفته روشن است که این دلیل بر این نیست که ما هم ملتزم به اشکال آن ها باشیم و نقل از کتاب را معتبر ندانیم. چه بسا ما شهادت شیخ به اخذ از کتب را معتبر بدانیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

1. كامل الزيارات، النص، ص: 223 البته این روایت در چند جای کامل الزیارات وارد شده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان، ج11، ص: 429 [↑](#footnote-ref-2)
3. رجال‏النجاشي ص : 82 [↑](#footnote-ref-3)
4. رجال‏الكشي ص : 584 [↑](#footnote-ref-4)
5. رجال‏الكشي ص : 202 [↑](#footnote-ref-5)
6. رجال‏النجاشي ص : 115 [↑](#footnote-ref-6)
7. رجال‏الكشي ص : 512 [↑](#footnote-ref-7)
8. رجال‏الكشي ص : 507 [↑](#footnote-ref-8)